

نویسنده : عمر بارتوب «Omer Bartove» .
منبع و تاریخ نشر : انتی وار «2024-08-13» .
برگردان : پوهندویدوکتور سید حسام «مل» .



سربازان اسرائیلی در ماه ژانویه در نوار غزه . عکس/IDF/GPO : Sipa/Rex/Shutterstock

**من به عنوان یک سرباز سابق ارتش
اسرائیل و مورخ نسل کشی، از سفر
اخیرم به اسرائیل عمیقاً ناراحت شدم .**

***As a former IDF soldier and historian of
genocide, I was deeply disturbed by my recent
visit to Israel***

تابستان امسال یکی از سخنرانی های من مورد اعتراض دانشجویان راست افراطی
قرار گرفت. لفاظی آنها برخی از تاریک ترین لحظات تاریخ قرن بیستم را به خاطر آورد
- و تا حدی تکان دهنده با دیدگاه های جریان اصلی اسرائیل همپوشانی داشت .

***This summer, one of my lectures was protested by far-right students.
Their rhetoric brought to mind some of the darkest moments of
20th-century history – and overlapped with mainstream Israeli views
to a shocking degree***

در 19 ژوئن 2024، من قرار بود در دانشگاه **بن گوریون نقب (BGU)** در **بیر شوا**، اسرائیل سخنرانی کنم. سخنرانی من بخشی از یک رویداد در مورد اعتراضات دانشگاهی در سراسر جهان علیه اسرائیل بود، و من قصد داشتم به جنگ غزه و به طور گسترده تر به این سؤال بپردازم که آیا اعتراضات بیان صادقانه خشم بود یا با انگیزه یهودی ستیزی، هماهنگی که برخی ادعا کرده بودند. اما همه چیز طبق برنامه پیش نرفت.

وقتی به در ورودی سالن سخنرانی رسیدم، گروهی از دانشجویان را دیدم که جمع شده بودند. به زودی مشخص شد که آنها برای شرکت در این مراسم نبودند بلکه برای اعتراض به آن حضور داشتند. به نظر می‌رسد که دانش‌آموزان توسط یک پیام واتس‌آپ احضار شده بودند که یک روز قبل منتشر شد، که سخنرانی را پرچم‌گذاری کرد و خواستار اقدام شد: «ما اجازه نمی‌دهیم! تا کی به خودمون خیانت میکنیم!?!?!?!»

در ادامه این پیام مدعی شد که من طوماری را امضا کرده‌ام که اسرائیل را "رژیم آپارتاید" توصیف می‌کند (در واقع در این طومار به رژیم آپارتاید در کرانه باختری اشاره شده است). من همچنین متهم شدم که در نوامبر 2023 مقاله‌ای برای نیویورک تایمز نوشتم که در آن بیان کردم اگرچه اظهارات رهبران اسرائیل حاکی از نیت نسل‌کشی است، اما هنوز زمان برای جلوگیری از نسل‌کشی اسرائیل وجود دارد. در این مورد، من به عنوان متهم مقصر بودم. سازمان‌دهنده این رویداد، جغرافیدان برجسته **اورن یفتاخل** نیز به همین ترتیب مورد انتقاد قرار گرفت. از جمله جرایم او این بود که به عنوان مدیر "ضد صهیونیستی B'Tselem"، یک سازمان غیردولتی حقوق بشر مورد احترام جهانی، خدمت کرده است.

در حالی که شرکت‌کنندگان پانل و تعداد انگشت‌شماری از اعضای هیأت علمی عمدتاً مسن وارد سالن شدند، مأموران امنیتی از ورود دانشجویان معترض جلوگیری کردند. آنها را از بازنگه داشتن درب سالن سخنرانی، سردادن شعار بر روی بوق و کوبیدن با تمام قدرت به دیوارها بازداشتند.

پس از بیش از یک ساعت اختلال، ما پذیرفتیم که شاید بهترین گام رو به جلو این باشد که از دانشجویان معترض بخواهیم برای گفتگو به ما بپیوندند، مشروط بر اینکه از اختلال جلوگیری کنند. تعداد زیادی از آن فعالان در نهایت وارد شدند و تا دو ساعت بعد ما نشستیم و صحبت کردیم. همانطور که مشخص شد، بیشتر این مردان و زنان جوان اخیراً از خدمات ذخیره بازگشته بودند که طی آن در نوار غزه مستقر شده بودند.

این یک تبادل نظر دوستانه یا "مثبت" نبود، اما افشاگر بود. این دانشجویان لزوماً نماینده بدنه دانشجویی در اسرائیل به عنوان یک کل نبودند. آنها فعالان سازمان‌های راست افراطی بودند. اما از بسیاری جهات، آنچه آنها می‌گفتند نشان‌دهنده احساسات بسیار گسترده تری در کشور بود.

من از ژوئن 2023 به اسرائیل نرفته بودم و در این دیدار اخیر کشوری متفاوت از کشوری که می‌شناختم پیدا کردم. اگرچه من سال‌ها در خارج از کشور کار کرده‌ام، اسرائیل جایی است که من متولد و بزرگ شده‌ام. این مکانی است که پدر و مادرم در آن زندگی می‌کردند و در آنجا دفن می‌شوند. این جایی است که پسر من خانواده خود را تأسیس کرده است و اکثر قدیمی‌ترین و بهترین دوستان من در اینجا زندگی می‌کنند. با شناختن کشور از درون و پیگیری رویدادها حتی بیشتر از حد معمول از 7 اکتبر، از آنچه در بازگشتم با آن مواجه شدم کاملاً متعجب نشدم، اما همچنان عمیقاً آزاردهنده بود.

در بررسی این مسائل، نمی‌توانم از پیشینه شخصی و حرفه‌ای خود استفاده نکنم. من به مدت چهار سال در نیروهای دفاعی اسرائیل (IDF) خدمت کردم، دوره‌ای که شامل جنگ یوم کیپور 1973 و اعزام به کرانه باختری، شمال سینا و غزه بود و به خدمت به عنوان فرمانده گروهان پیاده نظام پایان داد. در طول مدتی که من در غزه بودم، فقر و ناامیدی آوارگان فلسطینی را دیدم که در محله‌های متراکم و فرسوده زندگی می‌کنند. واضح‌تر از همه، به یاد می‌آورم که در خیابان‌های بی‌سایه و بی‌سایه شهر عریش مصر – که در آن زمان توسط اسرائیل اشغال شده بود – گشت زنی می‌کردم که نگاه‌های مردم ترسناک و خشمگینی که ما را از پنجره‌های بسته‌شان تماشا می‌کردند، سوراخ می‌شد. برای اولین بار فهمیدم که اشغال کردن مردم دیگری به چه معناست.

خدمت سربازی برای یهودیان اسرائیلی زمانی که 18 ساله می‌شوند اجباری است - البته چند استثنا وجود دارد - اما پس از آن، شما همچنان می‌توانید برای خدمت مجدد در ارتش اسرائیل، برای انجام وظایف آموزشی یا عملیاتی، یا در مواقع اضطراری مانند جنگ فراخوانده شوید. وقتی در سال 1976 فراخوانده شدم، در مقطع کارشناسی در دانشگاه تل‌آویو تحصیل می‌کردم. در همان اولین اعزام به عنوان افسر ذخیره یا احتیاط، در یک حادثه آموزشی به همراه تعدادی از سربازانم به شدت مجروح شدم. ارتش اسرائیل بر شرایط این رویداد که ناشی از بی‌توجهی فرمانده پایگاه آموزشی بود، سرپوش گذاشت. من بیشتر آن ترم اول را در بیمارستان بیر شوا گذراندم، اما به تحصیل بازگشتم و در سال 1979 در رشته تاریخ فارغ‌التحصیل شدم.

این تجربیات شخصی؛ من را بیش از پیش به سوالاتی درباره‌ی مندرک‌هاست مرا به خود مشغول کرده بود: چه چیزی سربازان را به جنگیدن برمی‌انگیزد؟ در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، بسیاری از جامعه‌شناسان آمریکایی استدلال کردند که سربازان قبل از هر چیز برای یکدیگر می‌جنگند، نه برای اهداف ایدئولوژیکی بزرگ‌تر. اما این کاملاً با آنچه من به عنوان یک سرباز تجربه کرده بودم مطابقت نداشت: ما معتقد بودیم که برای هدفی بزرگ‌تر که از گروه دوستان خود پیشی می‌گیرد، در آن شرکت می‌کنیم. زمانی که دوره لیسانس خود را به پایان رساندم، همچنین شروع به این سوال کرده بودم که آیا به

نام این هدف، می‌توان سربازان را وادار کرد تا به گونه‌ای عمل کنند که در غیر این صورت مضموم می‌دانستند.

با در نظر گرفتن حالت افراطی، پایان نامه دکترای آکسفورد خود را که بعداً به صورت کتاب منتشر شد، در مورد تلقین نازی‌ها به ارتش آلمان و جنایاتی که در جبهه شرقی در جنگ جهانی دوم مرتکب شد، نوشتم. چیزی که من پیدا کردم با نحوه درک آلمانی‌ها در دهه 1980 از گذشته خود در تضاد بود. آنها ترجیح می‌دادند فکر کنند که ارتش جنگی «شایسته» انجام داده است، حتی در شرایطی که گشتاپو و اس‌اس «پشت سر خود» نسل‌کشی کردند. سال‌های زیادی طول کشید تا که آلمانی‌ها متوجه شوند که پدران و پدربزرگ‌هایشان چقدر در هولوکاست و کشتار جمعی گروه‌های دیگر در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی همدست بوده‌اند.

هنگامی که اولین انتفاضه یا قیام فلسطین در اواخر سال (1987) آغاز شد، من در دانشگاه تل‌آویو تدریس می‌کردم. از دستور اسحاق رابین، وزیر دفاع وقت، به ارتش اسرائیل مبنی بر «شکستن دست و پای» جوانان فلسطینی که به سمت سربازان مسلح به سنگ پرتاب می‌کردند، وحشت زده شدم. من نامه‌ای به او نوشتم و هشدار دادم که بر اساس تحقیقاتم در مورد تلقین نیروهای مسلح آلمان نازی، می‌توانید م‌تحت رهبری او ارتش اسرائیل در مسیری لغزنده مشابه حرکت کند.

«من کاملاً از چیزی که با آن روبرو شدم شگفت زده نشدم، اما هنوز عمیقاً ناراحت کننده بود» ...



عمر بارتوف. عکس: دیوید دگنر/گاردین

همانطور که تحقیقات من نشان داده بود، مردان جوان آلمانی حتی قبل از خدمت سربازی، عناصر اصلی ایدئولوژی نازی را درونی کرده بودند، به ویژه این دیدگاه که

توده های اسلاو مادون بشر، به رهبری یهودیان موذی بلشویک، آلمان و بقیه جهان متمدن را با نابودی تهدید می کنند. و بنا بر این آلمان این حق و وظیفه را داشت که برای خود "فضای زندگی" در شرق ایجاد کند و جمعیت آن منطقه را از بین ببرد یا به بردگی بکشد. سپس این جهان بینی بیشتر به سربازان تلقین شد، به طوری که تا زمانی که آنها به اتحاد جماهیر شوروی وارد شدند، دشمنان خود را از طریق آن منشور درک کردند. مقاومت شدید ارتش سرخ تنها لزوم نابودی کامل سربازان شوروی و غیر نظامیان و به ویژه یهودیان را که محرک اصلی بلشویسم می دانستند، تأیید کرد. هر چه بیشتر ویرانی انجام می دادند، سربازان آلمانی از انتقامی که می توانستند در صورت غلبه بر دشمنان نشان انتظار داشته باشند، ترسناک تر می شدند.

نتیجه کشتن 30 میلیون سرباز و شهروند شوروی بود.

در کمال تعجب، چند روز پس از نامه نگاری به او، پاسخی تک خطی از **رابین** دریافت کردم که مرا به خاطر جرات مقایسه ارتش اسرائیل با ارتش آلمان سرزنش کرد. این به من این فرصت را داد تا نامه مفصل تری برای او بنویسم و تحقیقات خود و نگرانی خود را در مورد استفاده از ارتش اسرائیل به عنوان ابزار سرکوب علیه غیر نظامیان اشغال شده غیر مسلح توضیح دهم. **رابین** مجدداً با همان بیانیه پاسخ داد: "چگونه جرات دارید ارتش اسرائیل را با **ورماخت** مقایسه کنید." اما در نگاهی به گذشته، من معتقدم که این تبادل چیزی در مورد سفر فکری بعدی او آشکار کرد. زیرا همانطور که از مشارکت بعدی او در روند صلح **اسلو** می دانیم، هرچند ناقص بود، او در نهایت متوجه شد که اسرائیل در درازمدت نمی تواند بهای نظامی، سیاسی و اخلاقی اشغال را تحمل کند.

از سال 1989 در آمریکا تدریس می کنم. من به وفور در مورد جنگ، نسل کشی، نازیسم، یهودی ستیزی و هولوکاست نوشته ام و به دنبال درک ارتباط بین کشتار صنعتی سربازان در جنگ جهانی اول و نابودی غیر نظامیان توسط رژیم هیتلر هستم. در میان پروژه های دیگر، من سال های زیادی را صرف تحقیق در مورد تبدیل شهر مادرم - بوچاچ در لهستان (اکراین کنونی)) از جامعه ای با همزیستی قومیتی به جامعه ای که در آن، تحت اشغال نازی ها، جمعیت غیر یهودی بر ضد یهودیان خود تبدیل شد. همسایه ها در حالی که آلمانی ها با هدف صریح کشتن یهودیان به شهر آمدند، سرعت و کارایی کشتار با همکاری محلی بسیار تسهیل شد. انگیزه این افراد محلی، کینه ها و نفرت های از قبل موجود بود که می توان آن را به ظهور قوم گرایی در دهه های قبل و این دیدگاه رایج که یهودیان به دولت های ملی جدید ایجاد شده پس از جنگ جهانی اول تعلق داشتند، جستجو کرد.

در ماه های پس از 7 اکتبر، آنچه در طول زندگی و حرفه ام آموخته ام دردناک تر از هر زمان دیگری مرتبط شده است. مانند بسیاری دیگر، این ماه های گذشته را از نظر

احساسی و فکری چالش برانگیز دیدم. مانند بسیاری دیگر، اعضای خانواده من و دوستانم نیز مستقیماً تحت تأثیر خشونت قرار گرفته اند. به هر کجا که بگردی غم و اندوه کم نیست.

حمله حماس در 7 اکتبر شوک بزرگی برای جامعه اسرائیل بود، شوکی که هنوز شروع به رهایی از آن نکرده است. این اولین باری بود که اسرائیل کنترل بخشی از قلمرو خود را برای مدت طولانی از دست داد و ارتش اسرائیل قادر به جلوگیری از قتل عام بیش از 1200 نفر - که بسیاری از آنها به ظالمانه ترین راه های قابل تصور کشته شدند و تصرف بیش از 200 نفر را از دست داد. گروگان ها، از جمله تعداد زیادی کودک. احساس رها شدن توسط دولت و ناامنی مداوم - با ده ها هزار شهروند اسرائیلی که هنوز از خانه های خود در نوار غزه و مرز لبنان آواره شده اند - عمیق است. امروز، در بخش وسیعی از مردم اسرائیل، از جمله آنهایی که مخالف دولت هستند، دو احساس حاکم است.

اولین مورد ترکیبی از خشم و ترس، میل به برقراری مجدد امنیت به هر قیمتی و بی اعتمادی کامل به راه حل های سیاسی، مذاکرات و آشتی است. **کارل فون کلاوزویتز**، نظریه پرداز نظامی، خاطر نشان کرد که جنگ گسترش سیاست از راه های دیگر است، و هشدار داد که بدون هدف سیاسی مشخص، منجر به ویرانی بی حد و حصر می شود. احساساتی که اکنون در اسرائیل حاکم است، به طور مشابه تهدید می کند که جنگ را به پایان خود برساند. در این دیدگاه، سیاست بیش از آنکه وسیله ای برای محدود ساختن تخریب باشد، مانعی در راه رسیدن به اهداف است. این دیدگاهی است که در نهایت تنها می تواند به نابودی خود منجر شود.

دومین احساس حاکم - یا بهتر است بگوییم فقدان احساسات - وجه تلنگر اولی است. این ناتوانی مطلق جامعه امروز اسرائیل در احساس همدلی با مردم غزه است. به نظر می رسد که اکثریت حتی نمی خواهند بدانند در غزه چه می گذرد و این تمایل در پوشش تلویزیونی منعکس شده است. اخبار تلویزیون اسرائیل این روزها معمولاً با گزارش هایی در مورد تشییع جنازه سربازانی که همیشه به عنوان قهرمانان در جنگ غزه کشته شده اند آغاز می شود و به دنبال آن تخمین هایی مبنی بر انحلال تعداد زیادی از مبارزان حماس ارائه می شود. اشاره به مرگ غیر نظامیان فلسطینی نادر است و معمولاً به عنوان بخشی از تبلیغات دشمن یا به عنوان دلیلی برای فشارهای ناخواسته بین المللی ارائه می شود. در مواجهه با این همه مرگ، این سکوت کرکننده اکنون شکل خاص خود از انتقام جویی به نظر می رسد.

البته مردم اسرائیل مدت ها پیش به اشغال وحشیانه ای که 57 سال از 76 سال عمر این کشور را به خود اختصاص داده است، دچار شده اند. اما ابعاد آنچه اکنون در غزه توسط ارتش اسرائیل انجام می شود به همان اندازه بی سابقه است که بی تفاوتی کامل اکثر

اسرائیلی ها نسبت به آنچه به نام آنها انجام می شود. در سال 1982، صدها هزار اسرائیلی در اعتراض به کشتار مردم فلسطین در اردوگاه های آوارگان صبرا و شتیلا در غرب بیروت توسط شبه نظامیان مسیحی ما رونی با تسهیل ارتش اسرائیل تظاهرات کردند. امروزه این نوع واکنش غیرقابل تصور است. نحوه خیره شدن چشمان مردم به هنگام ذکر مصائب غیر نظامیان فلسطینی و مرگ هزاران کودک و زن و سالمند، عمیقاً ناراحت کننده است.

این بار با دوستانم در اسرائیل ملاقات کردم، بارها احساس کردم که می ترسند غم و اندوه آنها را برهم بزنم و در خارج از کشور نمی توانم درد، اضطراب، سرگردانی و درماندگی آنها را درک کنم.

هر گونه پیشنهادی مبنی بر اینکه زندگی در کشور آنها را نسبت به درد دیگران بی حس کرده بود - دردی که به هر حال به نام آنها تحمیل می شد - فقط باعث ایجاد یک دیوار سکوت، عقب نشینی در درون خود یا تغییر سریع موضوع می شد. تصویری که من به دست آوردم ثابت بود: ما در قلبمان جایی نداریم، در افکارمان جایی نداریم، نمی خواهیم درباره آنچه سربازانمان، فرزندان یا نوه هایمان، برادران و خواهرانمان صحبت کنیم یا به ما نشان داده شود. در حال حاضر در غزه انجام می دهند. ما باید روی خودمان، روی آسیب، ترس و خشم خود تمرکز کنیم.

در مصاحبه ای که در 7 مارس 2024 انجام شد، نویسنده، کشاورز و دانشمند Zeev Smilansky این احساس را به گونه ای بیان کرد که به نظر من تکان دهنده بود، دقیقاً به این دلیل که از او ناشی شده بود. من اسمیلانسکی را بیش از نیم قرن است که می شناسم، و او پسر نویسنده مشهور اسرائیلی اس یزار است که رمان خربت خیزه در سال 1949 اولین متنی در ادبیات اسرائیل بود که با بی عدالتی نکهه، اخراج 750000 فلسطینی مقابله کرد. اسمیلانسکی در مورد پسر خود، آفر که در بروکسل زندگی می کند، صحبت می کند:

آفر می گوید برای او هر بچه ای بچه است، فرقی نمی کند در غزه باشد یا اینجا. من شبیه او نیستم بچه های ما اینجا برای من مهم ترند. یک فاجعه انسانی تکان دهنده در آنجا رخ می دهد، من این را درک می کنم، اما قلب من مسدود شده است و پر از بچه ها و گروگان های ما است در قلب من برای بچه های غزه جایی نیست، هر چند تکان دهنده و وحشتناک باشد و حتی اگر می دانم. که جنگ راه حل نیست.

من به **مائوز اینون** گوش می دهم که پدر و مادرش را از دست داد [که در 7 اکتبر توسط حماس به قتل رسید] ... و او آنقدر زیبا و متقاعدکننده در مورد نیاز به نگاه به جلو صحبت می کند، که ما نیاز داریم که امید بیاوریم و صلح بخواهیم، زیرا جنگ ها نمی توانند انجام هر کاری باشند، و من با او موافقم. من با او موافقم، اما نمی توانم در قلبم قدرت پیدا کنم، با تمام تمایلات چپ و عشق به انسا نیت، نمی توانم... این فقط حماس نیست، همه غزه ها

موافق هستند که کشتن بچه های یهودی اشکالی ندارد. یک دلیل شا بیسته... با آلمان آشتی صورت گرفت، اما آنها عذرخواهی کردند و غرامت پرداخت کردند، و اینجا چه [خواهد شد]؟ ما نیز کارهای وحشتناکی انجام دادیم، اما چیزی به آنچه در اینجا در 7 اکتبر رخ داد نزدیک نیست. آشتی لازم خواهد بود، اما ما نیاز به فاصله داریم.

این یک احساس فراگیر در میان بسیاری از دوستان و آشنایان چپ گرای لیبرال بود که من با آنها در اسرائیل صحبت کردم. البته با آنچه سیاستمداران راستگرا و چهره های رسانه ای از 7 اکتبر گفته اند کاملاً متفاوت بود. بسیاری از دوستان من بی عدالتی اشغال را می شناسند و همانطور که **اسمیلا نسکی** می گوید اظهار "عشق به انسانیت" می کنند. اما در این لحظه، در این شرایط، این چیزی نیست که آنها روی آن تمرکز دارند. در عوض، آنها احساس می کنند که در مبارزه بین عدالت و هستی، هستی باید پیروز شود، و در مبارزه بین یک آرمان عادلانه و دیگری - هدف اسرائیلی ها و فلسطینی ها - این آرمان خود ما است که باید پیروز شود، نه قیمت مهم است برای کسانی که به این انتخاب شدید شک دارند، هولوکاست به عنوان جایگزین ارائه می شود، هر چند به لحظه کنونی بی ربط باشد. این احساس به طور ناگهانی در 7 اکتبر ظاهر نشد. ریشه های آن بسیار عمیق تر است.

در 30 آوریل 1956، **موشه دایان**، رئیس وقت ستاد ارتش اسرائیل، سخنرانی کوتاهی ایراد کرد که به یکی از مشهورترین سخنرانی ها او در تاریخ اسرائیل تبدیل شد. او در مراسم تشییع جنازه **Ro'i Rothberg**، یک افسر امنیتی جوان کیبوتز تازه تاسیس نهال اوز، که توسط ارتش اسرائیل در سال 1951 تأسیس شد و دو سال بعد به یک جامعه غیرنظامی تبدیل شد، سخنرانی می کرد. کیبوتز در فاصله چند صد متری مرز بانوار غزه و روی محله فلسطینی شجاعیه قرار داشت.

روتبرگ روز قبل کشته شده بود و جسد او را به آن سوی مرز کشیده و مثله کردند و سپس با کمک سازمان ملل متحد به دست اسرائیلی ها بازگردانده شد. سخنرانی **دایان** به بیانیه ای نمودار تبدیل شده است که هم توسط راست و هم چپ سیاسی تا به امروز مورد استفاده قرار می گیرد:

صبح دیروز **روی** به قتل رسید. او که از آرامش صبح خیره شده بود، کسانی را که در لبه شیار در کمین او بودند ندید. بگذارید امروز قاتلان را متهم نکنیم. چرا باید آنها را به خاطر نفرت سوزانشان نسبت به ما سرزنش کنیم؟ هشت سال است که آنها در اردوگاه های آوارگان غزه زندگی می کنند، همانطور که در مقابل چشمان آنها زمین و روستاهایی را که آنها و اجدادشان در آن زندگی کرده بودند به ملک خود تبدیل کرده ایم.

ما نباید خون روی را از اعراب غزه، بلکه از خودمان بخواهیم. چگونه چشمان خود را بسته ایم و صریح با سرنوشت خود روبرو نشده ایم، با رسالت نسل خود با تمام ظلم آن روبرو نشده ایم؟ آیا فراموش کرده ایم که این دسته از پسران ساکن نهال اوز دروازه های سنگین غزه را بر دوش خود دارند که در آن سوی جمعیت صدها هزار چشم و دست برای لحظه ضعف ما دعا می کنند تا پاره کنند. ما از هم جدا هستیم - آیا ما آن را فراموش کرده ایم؟ ...

ما نسل حل و فصل هستیم. بدون کلاه فولادی و پوزه توپ نمی توانیم درخت بکاریم و خانه بسازیم. اگر سرپناه حفر نکنیم فرزندان ما زندگی نخواهند داشت و بدون سیم خاردار و مسلسل نمی توانیم جاده ها را آسفالت کنیم و چاه آب حفر کنیم. میلیون ها یهودی که به دلیل نداشتن سرزمین نابود شدند، از خاکستر تاریخ اسرائیل به ما نگاه می کنند و به ما دستور می دهند که سرزمینی را برای مردم خود سکونت و احیا کنیم. اما در آن سوی شیار مرز، اقیانوسی از نفرت و میل به انتقام برمی خیزد، منتظر لحظه ای است که آرامش، آمادگی ما را خنثی خواهد کرد، برای روزی که به سفیران توطئه نفاق توجه کنیم که ما را به زمین گذاشتن اسلحه دعوت می کنند ...

بیباید از دیدن انزجاری که همراه است و زندگی صدها هزار عرب را که در اطراف ما زندگی می کنند و منتظر لحظه ای هستند که بتوانند به خون ما دست یابند، دچار تردید نشویم. چشمانمان را برگردانیم مبدا دستمان ضعیف شود. این سرنوشت نسل ما ست. این انتخاب زندگی ماست - آماده و مسلح و قوی و سرسخت باشیم. زیرا اگر شمشیر از مشت ما بیفتد، جان ما قطع خواهد شد.

روز بعد دایان سخنرانی خود را برای رادیو اسرائیل ضبط کرد. اما چیزی کم بود. دیگر اشاره به پناهندگانی که یهودیان را در حال کشت و کار در زمین های بی که از آنجا بیرون رانده شده بودند، مشاهده می کردند که نباید به خاطر نفرت از خلق ید کنند گان نشان سرزنش شوند، از بین رفت. اگرچه او این سطور را در مراسم تشییع جنازه بیان کرده بود و بعداً آنها را نوشته بود، دایان ترجیح داد آنها را از نسخه ضبط شده حذف کند.



موشه دایان، وزیر دفاع وقت اسرائیل، به همراه هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی ایالات متحده، در سال 1974. عکس: PhotoQuest/Getty Images

ده ها سال بعد، پس از جنگ های زیاد و جاری شدن رودخانه های خون ، **دایان** عنوان آخرین کتاب خود را آیا شمشیر برای همیشه می بلعد؟ این کتاب که در سال 1981 منتشر شد، نقش او را در دستیا بی به توافق صلح با مصر دو سال پیش از آن به تفصیل شرح داد. او سرانجام صحت بخش دوم آیه کتاب مقدس را که عنوان کتاب را از آن گرفته بود، دریافته بود: «آیا نمی دانی که در پایان تلخی خواهد بود؟»

اما **دایان** در سخنرانی خود در سال 1956، با اشاره به حمل دروازه های سنگین غزه و فلسطینیان در انتظار لحظه ای ضعف، به داستان کتاب مقدس **سا مسون** اشاره کرد. همان طور که شنوندگانش به خاطر می آورند، سامسون اسرائیلی، که قدرت ما فوق بشری از موهای بلندش سرچشمه می گرفت، عادت داشت در غزه به دیدن فاحشه ها می رفت. فلسطینیان که او را دشمن فانی خود می دانستند، امید وار بودند که در مقابل دروازه های قفل شده شهر به او کمین کنند. اما سا مسون به سادگی دروازه ها را روی شانه های خود بلند کرد و آزادانه راه رفت. تنها زمانی که معشوقه اش **دلیله** او را فریب داد و موهایش را کوتاه کرد، فلسطینی ها توانستند او را دستگیر و زندانی کنند و با بیرون کشیدن چشمانش او را بیش از پیش ناتوان کردند (همانطور که گفته می شود غزه هایی که روئی را مثله کردند نیز چنین کرده اند). اما در آخرین شاهکار از شجاعت، در حالی که توسط اسیرکنندگانش مورد تمسخر قرار می گیرد، سا مسون از خدا کمک می خواهد، ستون های معبدی را که به آن هدایت شده بود می گیرد و آن را بر روی جمعیت شاد اطرافش فرو می ریزد و فریاد می زند: «بگذار من با فلسطینیان بمیرم!»

آن دروازه های غزه عمیقاً در تخیل صهیونیست های صهیونیستی جای دارند، نمادی از شکاف بین ما و "بربرها". **دایان** در مورد روئی اظهار داشت: «شوت صلح گوش هایش را بسته بود و صدای قتلی را که در کمین بود نشنید. دروازه های غزه بر دوش او سنگینی کرد و او را پایین آورد.»

در 8 اکتبر 2023، رئیس جمهور **اسحاق هرتزوک** با استناد به آخرین خط سخنرانی **دایان**، خطاب به مردم اسرائیل گفت: «این سرنوشت نسل ماست. این انتخاب زندگی ماست - آماده و مسلح و قوی و سرسخت باشیم. زیرا اگر شمشیر از مشت ما بیفتد، جان ما قطع خواهد شد.» روز قبل، 67 سال پس از مرگ روئی، ستیزه جویان حماس 15 تن از ساکنان کیبوتز نهال اوز را به قتل رساندند و هشت گروگان را به گروگان گرفتند. از زمان تهاجم تلافی جویانه اسرائیل به غزه، محله فلسطینی شجاعیه روبه روی کیبوتس، جایی که 100000 نفر در آن زندگی می کردند، از جمعیت خالی شده و به یک توده عظیم آوار تبدیل شده است. _

یکی از تلاش‌های ادبی نادر برای افشای منطق شوم جنگ‌های اسرائیل، شعر خارق‌العاده **آناداد الدان** در سال 1971، سامسون در حال پاره کردن لباس‌هایش است، که در آن این قهرمان عبری با ستانی در مسیر خود به غزه و خارج از غزه سقوط می‌کند و تنها ویرانی در مسیرش باقی می‌ماند. من برای اولین بار در مورد این شعر از مقاله برجسته عبری زبان آری دوبنوف، "دروازه‌های غزه"، که در ژانویه 2024 منتشر شد، مطلع شدم. مرگی که هما‌نطور که به یاد می‌آوریم، او در نهایت با یک اقدام بزرگ خودکشی که در طول نسل‌ها تا به امروز تکرار شده است، به سر می‌برد.

When I went
to Gaza I met
Samson coming out ripping his clothes
on his scratched face rivers flowed
and the houses bent to let him
pass
his pains uprooted trees and got caught up in the
tangled
roots. In the roots were strands of his
hair.
His head shone like a skull made of rock
and his faltering steps tore up my tears
Samson walked dragging a weary sun
shattered windowpanes and chains in Gaza's sea
were drowned. I heard how
the earth groaned under his steps,
how he slit her gut. Samson's
shoes screeched when he walked.

وقتی رفتم
به غزه ملاقات کردم
سامسون بیرون آمد و لباس‌هایش را پاره کرد
روی صورت خراشیده‌اش رودخانه‌ها جاری بود
و خانه‌ها خم شدند تا به او اجازه دهند
عبور کند
دردهایش درختان را ریشه کن کرد و گرفتار آن شد
درهم
ریشه‌ها در ریشه‌رشته‌های او بود
مو
سرش مانند مجسمه‌ای از سنگ می‌درخشید
و قدم‌های لرزانش اشک‌هایم را پاره کرد
سامسون با کشیدن خورشید خسته راه می‌رفت
شیشه‌های پنجره و زنجیر شکسته در دریای غزه
غرق شدند. من شنیدم چطور

زمین زیر قدم هایش ناله کرد
چگونه روده او را برید سامسون
وقتی راه می رفت کفش ها جیغ می زدند

الدان که در سال 1924 در لهستان به عنوان آبراهام بلبیرگ متولد شد، در کودکی به فلسطین آمد، در جنگ «1948» جنگید و در سال «1960» به کیبوتس بئری، در حدود (4) کیلومتری نوار غزه نقل مکان کرد. در 7 اکتبر 2023، **الدان** 99 ساله و همسرش از قتل عام حدود صد نفر از ساکنان کیبوتز جان سالم به در بردند، زمانی که شبه نظامیانی که به خانه آنها وارد شدند به طور غیرقابل توضیحی به آنها رحم کردند.

پس از 7 اکتبر، در پی زنده ماندن معجزه آسای این شاعر مبهم، اثر متفاوت او به طور گسترده در رسانه های اسرائیل به اشتراک گذاشته شد. زیرا به نظر می رسد که **الدان**، وقایع نگار دیرینه غم و اندوه و درد ناشی از ظلم و بی عدالتی، فاجعه ای را که بر سر خانه اش آمده بود، پیش بینی کرده بود. او در سال «۱۳۹۵» مجموعه شعری را با عنوان شش ساعت سپیده دم منتشر کرده بود. همان ساعتی بود که حمله حماس آغاز شد. این کتاب حاوی شعر دلخراش *On the Walls of Be'eri* است که در سوگ مرگ دخترش بر اثر بیماری است (در عبری نام کیبوتز به معنای «چاه من» نیز هست).

در پی 7 اکتبر، به نظر می رسد که این شعر به طرز وحشتناکی هم نابودی را پیش بینی می کند و هم دیدگاه خاصی از صهیونیسم را منتقل می کند، زیرا منشأ آن فاجعه و ناامیدی است و ملت را به سرزمین نفرین شده ای می رساند که در آن کودکان توسط والدینشان دفن می شوند و در عین حال سرپا مانده اند. امید به سپیده دمی نو و امید بخش:

روی دیوارهای بئری داستان او را نوشتم از مبدأ و اعماق فرسوده از سرما

وقتی می خواندند که در درد چه اتفاقی می افتد و چراغ های او

در مه و تاریکی شب غلتید و زوزه ای برپا شد

دعا کنید، زیرا فرزندانش افتاده اند و دری قفل شده است

به خاطر فیض بهشت، ویرانی و اندوه می دمند

که پدر و مادر تسلیت ناپذیر را برای نفرین تسلی می دهد

زمزمه می کند بگذار نه شبنم باشد و نه باران، اگر بتوانی گریه کنی

زمانی است که تاریکی غرش می کند اما سحر و درخشندگی است

مانند مداحی **دایان** برای *On the Walls of Be'eri, Ro'i* برای افراد مختلف معنای متفاوتی دارد. آیا باید آن را مرثیه ای برای نابودی کیبوتسی زیبا و معصومانه در بیابان خواند یا فریاد درد بر انتقام خون بی پایان بین دو ملت این سرزمین است؟ شاعر منظور خود را به ما نگفته است، همانطور که روش شاعران است. به هر حال او این را سال ها پیش در سوگ دختر محبوبش نوشت. اما با توجه به سال ها کار آرام، دقیق و سوزاننده او، تصور اینکه این شعر به جای چرخه های بیشتر خونریزی و انتقام، فراخوانی برای آشتی و همزیستی بود، خیالی به نظر نمی رسد.

همانطور که اتفاق می افتد، من یک ارتباط شخصی با کیبوتز *Be'eri* دارم. اینجا جایی بود که عروسم بزرگ شد و سفر من به اسرائیل در ماه ژوئن عمدتاً برای دیدار دو قلوها - نوه ها - بود که او در ژانویه «2024» به دنیا آورده بود. اما کیبوتز رها شده بود. پسر، عروسم و فرزندان شان با خانواده ای از بازماندگان - بستگان نزدیک، که پدرشان هنوز گروگان است - به یک آپارتمان خالی در همان نزدیکی نقل مکان کرده بودند که ترکیبی غیر قابل تصور از زندگی جدید و اندوه تسلی ناپذیر را در یک خانه به وجود آورده بودند.

علاوه بر دیدن خانواده، برای ملاقات دوستان به اسرائیل نیز آمده بودم. من امیدوار بودم آنچه را که از زمان شروع جنگ در کشور اتفاق افتاده است، درک کنم. سخنرانی لغو شده در BGU در راس برنامه من نبود. اما هنگامی که در آن روز واسطه ژوئن به سالن سخنرانی رسیدم، به سرعت فهمیدم که این وضعیت انفجاری می تواند سرخ هایی برای درک ذهنیت نسل جوانی از دانشجویان و سربازان نیز ارائه دهد.

بعد از اینکه نشستیم و شروع به صحبت کردیم، برایم روشن شد که دانشجویان می خواهند صدایشان شنیده شود و هیچ کس، شاید حتی اساتید و مدیران دانشگاه خودشان، علاقه ای به شنیدن ندارند. حضور من و آگاهی مبهم آنها از انتقاد من از جنگ، باعث شد که آنها به من و شاید هم برای خودشان توضیح دهند که به عنوان سرباز و به عنوان شهروند در چه زمینه ای مشغول بوده اند.

یک زن جوان که اخیراً از خدمت نظامی طولانی در غزه بازگشته بود، روی صحنه پرید و با قدرت در مورد دوستانی که از دست داده بود، طبیعت شیطانی حماس و این واقعیت که او و همسرمانش برای تضمین امنیت آینده کشور خود را قربانی می کردند صحبت کرد. او که عمیقاً مضطرب بود، در نیمه راه شروع به گریه کرد و کنار رفت. مرد جوانی، جمع آوری و بیان، پیشنهاد من را رد کرد که انتقاد از سیاست های اسرائیل لزوماً با انگیزه یهودستیزی نبوده است. اوسپس به بررسی مختصری از تاریخ صهیونیسم به عنوان پاسخی به یهودستیزی و به عنوان یک مسیر سیاسی پرداخت که هیچ غیریهودی حق انکار آن را نداشت. در حالی که آنها از نظرات من ناراحت بودند و از تجربیات اخیر خود در غزه

برآشفتنند، نظرات ابراز شده توسط دانشجویان به هیچ وجه استثنایی نبود. آنها منعکس کننده طیف وسیع تری از افکار عمومی در اسرائیل بودند.

دانش‌آموزان با علم به اینکه قبلاً درباره نسل‌کشی هشار داده‌ام، علاقه‌مند بودند که به من نشان دهند که انسان‌دوست هستند و قاتل نیستند. آنها شکی نداشتند که ارتش اسرائیل در واقع با اخلاق ترین ارتش جهان است. اما آنها همچنین متقاعد شده بودند که هرگونه آسیبی که به مردم و ساختمان‌های غزه وارد شود کاملاً موجه است، و این همه تقصیر حماس است که از آنها به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کند.

آنها عکس‌هایی را در تلفن‌هایشان به من نشان دادند تا ثابت کنند که رفتار تحسین‌برانگیزی با کودکان داشته‌اند، گرسنگی در غزه را انکار کردند، اصرار داشتند که تخریب سیستماتیک مدارس، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، ساختمان‌های عمومی، اقامتگاه‌ها و زیرساخت‌ها ضروری و قابل توجیه است. آنها هرگونه انتقاد از سیاست‌های اسرائیل توسط سایر کشورها و سازمان ملل را صرفاً یهودی ستیزانه می‌دانستند.

بر خلاف اکثریت اسرائیلی‌ها، این جوانان ویرانی غزه را به چشم خود دیده بودند. به نظرم می‌رسید که آنها نه تنها دیدگاه خاصی را که در اسرائیل رایج شده است درونی کرده‌اند - یعنی اینکه نابودی غزه پاسخی مشروع به 7 اکتبر است - بلکه طرز فکری را نیز ایجاد کرده‌اند که من بسیاری را مشاهده کرده‌ام. سالها پیش هنگام مطالعه رفتار، جهان بینی و خودانگاره سربازان ارتش آلمان در جنگ جهانی دوم. درونی کردن دیدگاه‌های معینی از دشمن - بلشویک‌ها به عنوان *Untermenschen*. حماس به عنوان حیوانات انسانی - و از جمعیتی که کمتر از انسان هستند و مستحق حقوق نیستند، سربازانی که جنایات را مشاهده می‌کنند یا مرتکب می‌شوند، تمایل دارند آنها را نه به ارتش خود، یا به خودشان، بلکه به دشمن نسبت دهند.

هزاران کودک کشته شد؟ تقصیر دشمن است بچه‌های خودمان کشته شد؟ قطعاً تقصیر دشمن است. اگر حماس یک قتل عام در کیبوتز انجام دهد، آنها نازی هستند. اگر بمب‌های 2000 پوندی را روی پناهگاه‌های پناهجویان بیاندازیم و صدها غیرنظامی را بکشیم، تقصیر حماس است که در نزدیکی این پناهگاه‌ها پنهان شده است. بعد از کاری که با ما کردند، چاره‌ای جز ریشه کن کردن آنها نداریم. بعد از کاری که با آنها کردیم، فقط می‌توانیم تصور کنیم که اگر آنها را نابود نکنیم با ما چه می‌کنند. ما به سادگی چاره‌ای نداریم.

در اواسط ژوئیه 1941، تنها چند هفته پس از آن که آلمان آنچه را که **هیتلر** به عنوان "جنگ نابودی" علیه اتحاد جماهیر شوروی اعلام کرده بود، آغاز کرد، یک افسر آلمانی از جبهه شرقی نوشت:

مردم آلمان بدهی بزرگی به پیشوای ما دارند، زیرا اگر این جانوران، که دشمنان ما در اینجا هستند، به آلمان می‌آمدند، چنین قتل‌هایی اتفاق می‌افتاد که جهان تا به حال ندیده بود... آنچه ما دیده‌ایم... مرزهایی با چیزهای باور نکردنی... و وقتی کسی *Der*

Stürmer [روزنامه نازی] را می‌خواند و به تصاویر نگاه می‌کند، این تنها تصویر ضعیفی از آنچه در اینجا می‌بینیم و جنایاتی است که یهودیان در اینجا مرتکب شده‌اند.

یک اعلامیه تبلیغاتی ارتش که در ژوئن «1941» منتشر شد، تصویری مشابهاً به کابوس‌آمیز از افسران سیاسی ارتش سرخ را ترسیم می‌کند، که بسیاری از سربازان به زودی آن را به عنوان بازتابی از واقعیت درک کردند:

هر کسی که تا به حال به چهره یک کمیسر سرخ نگاه کرده باشد می‌داند بلشویک‌ها چگونه هستند. در اینجا نیازی به عبارات نظری نیست. اگر این مردان عمدتاً یهودی را به عنوان حیوانات توصیف کنیم، به حیوانات توهین می‌کنیم. آنها مظهر نفرت شیطان‌ی و جنون‌آمیز علیه کل بشریت نجیب هستند... [آنها] به تمام زندگی معنادار پایان می‌دادند، اگر این فوران در آخرین لحظه از بین نمی‌رفت



نخست وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیا هو، در 18 ژوئیه 2024 از رفح در نوار غزه بازدید کرد. عکس: آوی اوهایون/اسرائیل جیپو/زوما پرس و ایر/رکس/شاتراستوک

دو روز پس از حمله حماس، **یوآو گالانت**، وزیر دفاع، اعلام کرد: «ما با حیوانات انسانی می‌جنگیم و باید مطابق آن عمل کنیم» و بعداً افزود که اسرائیل «محل‌های غزه را یکی پس از دیگری در غزه تجزیه خواهد کرد» نفتالی بنت، نخست وزیر اسبق آمریکا تایید کرد: ما با نازی‌ها می‌جنگیم بنیامین نتانیا هو، نخست وزیر اسرائیل، با اشاره به فراخوان کتاب مقدس برای نابودی «مردان و زنان، کودکان و نوزادان» عمالک، اسرائیلی‌ها را تشویق کرد که «به یاد بیاورند که عمالک با شما چه کرده است.» او در یک مصاحبه رادیویی درباره حماس گفت: «من آنها را حیوان انسان نمی‌دانم زیرا این توهین به حیوانات است.» نسیم واتوری، معاون رئیس‌کنست در ایکس نوشت که هدف

اسرائیل باید «پاک کردن نوار غزه از روی زمین» باشد. او در تلویزیون اسرائیل اظهار داشت: «هیچ انسان غیرمجاز وجود ندارد..... ما باید به آنجا برویم و بکشیم، بکشیم، بکشیم قبل از اینکه ما را بکشند باید آنها را بکشیم.»

«بزائل اسموتریچ، وزیر دارایی، در یک سخنرانی تاکید کرد: «کار باید تکمیل شود... ویرانی کامل» یاد عما لک را از زیر بهشت محو کنید. «**آوی دیچتر**، وزیر کشاورزی و رئیس سابق سرویس اطلاعاتی شین بت، در مورد «غزه نکهه» صحبت کرد. به یکی از کهنه سربازان 95 ساله اسرائیلی که در سخنرانی انگیزشی اش خطاب به سربازان اسرائیلی که برای تهاجم به غزه آماده می شدند، آنها را تشویق می کرد که "یادشان، خانواده ها، مادران و فرزندان شان را محو کنند"، توسط رئیس جمهور اسرائیل، هرتزوگ، گواهی افتخار اعطا شد. ارائه یک نمونه شگفت انگیز برای نسل های سرباز ". جای تعجب نیست که پست های بی شماری در شبکه های اجتماعی توسط نیروهای ارتش اسرائیل در غزه منتشر شده است که خواستار «کشتن عرب ها»، «سوزاندن مادرانشان» و «صاف کردن» غزه شده اند. هیچ اقدام انضباطی شناخته شده ای از سوی فرماندهان آنها صورت نگرفته است. این منطق خشونت بی پایان است، منطقی که به فرد اجازه می دهد کل جمعیت را از بین ببرد و در انجام این کار کاملاً احساس حق بودن کند .

این یک منطق قربانی است - ما باید آنها را قبل از کشتن ما بکشیم، همانطور که قبلاً انجام دادند - و هیچ چیز خشونت را بیشتر از احساس درست قربانی بودن تقویت نمی کند. سربازان آلمانی در سال 1942 با یادآوری افسانه تبلیغاتی "خنجر از پشت" که شکست فاجعه بار آلمان در جنگ جهانی اول را به خیانت یهودیان و کمونیست ها نسبت می داد، به آنچه در سال 1918 برای ما رخ داد، می گویند نگاه کنید. نیروهای ارتش اسرائیل در سال 2024 می گویند که در هولوکاست چه بر سر ما آمد، وقتی اعتماد کردیم که دیگران به کمک ما می آیند و بدین ترتیب بر اساس تشبیه نادرست بین حماس و نازی ها به خود مجوز تخریب بی رویه دادند .

مردان و زنان جوانی که در آن روز با آنها صحبت کردم پر از خشم بودند، نه چندان علیه من - وقتی از خدمت سربازی خود صحبت کردم کمی آرام شدند - بلکه به این دلیل که، فکر می کنم، از طرف اطرافیان شان احساس خیانت کردند. خیانت رسانه ها، که آن ها آن ها را بیش از حد انتقادی می دانستند، فرماندهان ارشدی که فکر می کردند نسبت به فلسطینی ها بسیار مهربان بودند، سیاستمدارانی که نتوانستند از شکست 7 اکتبر جلوگیری کنند، به دلیل ناتوانی ارتش اسرائیل در دستیابی به «پیروزی کامل»، توسط روشنفکران و انتقاد ناعادلانه چپ ها از آنها، توسط دولت ایالات متحده به دلیل عدم ارسال مهمات کافی به اندازه کافی، و از سوی همه آن سیاستمداران ریاکار اروپایی و دانشجویان یهودی ستیز که به اقدامات آنها در غزه اعتراض می کنند. آنها ترسناک و ناامن و گیج به نظر می رسیدند و برخی نیز احتمالاً از PTSD رنج می بردند.

من داستان این را برای آنها تعریف کردم که چگونه در سال 1930 اتحادیه دانشجویان آلمان به طور دموکراتیک توسط نازی ها تسخیر شد. دانشجویان آن زمان با از دست دادن جنگ جهانی اول، از دست دادن فرصت ها به دلیل بحران اقتصادی، و از دست دادن زمین و اعتبار در پی پیمان تحقیرآمیز صلح ورسای احساس خیانت کردند. آنها می خواستند آلمان را دوباره بزرگ کنند و به نظر می رسید هیتلر می تواند به این وعده عمل کند. دشمنان داخلی آلمان کنار گذاشته شدند، اقتصاد آن شکوفا شد، کشورهای دیگر دوباره از آن ترسیدند، و سپس وارد جنگ شد، اروپا را فتح کرد و میلیون ها نفر را به قتل رساند. سرانجام کشور به کلی ویران شد. با صدای بلند تعجب کردم که آیا شاید معدود دانشجویان آلمانی که از این «15 سال جان سالم به در بردند، از تصمیم خود در سال (1930) برای حمایت از نازیسم پشیمان شدند؟ اما فکر نمی کنم مردان و زنان جوان در BGU پیامدهای آنچه را که به آنها گفته بودم درک کنند.

دانش آموزان ترسناک و در عین حال ترسیده بودند و ترس آنها آنها را پرخاشگرتر می کرد. این سطح از تهدید، و همچنین میزانی از همپوشانی در عقاید، به نظر می رسید که باعث ایجاد ترس و بی توجهی در مافوق، استادان و مدیران آنها شده است، که از خود بی میلی برای تنبیه آنها به هر نحوی نشان دادند. در همان زمان، انبوهی از صاحب نظران و سیاستمداران رسانه ای، این فرشتگان ویران را تشویق می کنند و تنها لحظه ای قبل از اینکه آنها را به خاک بسپارند و به خانواده های داغدارشان پشت کنند، آنها را قهرمان می خوانند. به خانواده ها گفته می شود که سربازان کشته شده برای یک هدف خوب جان خود را از دست دادند. اما هیچ کس وقت نمی گذارد تا بیان کند که آن علت در واقع فراتر از بقای محض از طریق خشونت بیشتر است.

و بنابراین، من نیز برای این دانش آموزان متأسف شدم، که از نحوه دستکاری آنها بی خبر بودند. اما من آن جلسه را پر از ترس و دلهره ترک کردم.

هنگامی که در پایان ژوئن به ایالات متحده بازگشتم، به تجربیاتم در آن دو هفته آشفته و دردسرساز فکر کردم. من از ارتباط عمیق با کشوری که ترک کرده بودم آگاه بودم. این فقط به رابطه من با خانواده و دوستان اسرائیلی ام مربوط نمی شود، بلکه به فرهنگ و جامعه اسرائیلی نیز مربوط می شود، که مشخصه آن عدم فاصله یا احترام است. این می تواند دلگرم کننده و آشکار کننده باشد. می توان تقریباً فوراً خود را در گفتگوهای شدید و حتی صمیمی با دیگران در خیابان، کافه، بار پیدا کرد.

با این حال، همین جنبه از زندگی اسرائیلی نیز می تواند بی نهایت ناامید کننده باشد، زیرا احترام بسیار کمی برای زیبایی های اجتماعی وجود دارد. تقریباً فرقه ای از صداقت وجود دارد، و وظیفه ای است که نظر خود را بیان کنید، مهم نیست با چه کسی صحبت می کنید یا چقدر ممکن است باعث توهین شود. این انتظار مشترک هم حس همبستگی و هم خطوطی را ایجاد می کند که نمی توان از آنها عبور کرد. وقتی با ما هستید، همه ما یک

خانواده هستیم. اگر شما بر ضد ما بچرخید یا در آن سوی شکاف ملی با شید، شما بسته شده اید و می‌توانید انتظار داشته باشید که ما به دنبال شما بیاییم. این ممکن است دلیلی هم بوده باشد که این بار، برای اولین بار، از رفتن به اسرائیل نگران بودم، و چرا بخشی از من خوشحال بود که آنجا را ترک کردم. کشور به گونه‌ای مشهود و ظریف تغییر کرده بود، راه‌هایی که می‌توانست مانعی بین من، به‌عنوان یک ناظر از بیرون، و کسانی که بخشی از گانیک از آن باقی مانده‌اند، ایجاد کند.

اما بخش دیگری از دلهره من به این واقعیت مربوط می‌شود که دیدگاه من نسبت به آنچه در غزه اتفاق می‌افتد تغییر کرده است. در 10 نوامبر 2023، من در نیویورک تایمز نوشتم: "به عنوان یک مورخ نسل‌کشی، معتقدم که هیچ مدرکی وجود ندارد که نسل‌کشی اکنون در غزه در حال وقوع است، اگرچه به احتمال زیاد جنایات جنگی و حتی جنایات علیه بشریت وجود دارد، اتفاق می‌افتد [...] . . . ما از تاریخ می‌دانیم که هشدار دادن درباره احتمال وقوع نسل‌کشی قبل از وقوع آن بسیار مهم است، نه محکوم کردن آن پس از وقوع آن. فکر می‌کنم هنوز آن زمان را داریم».

من دیگر این را باور ندارم. زمانی که به اسرائیل سفر کردم، متقاعد شده بودم که حداقل از زمان حمله ارتش اسرائیل به رفح در 6 مه 2024، دیگر نمی‌توان انکار کرد که اسرائیل درگیر جنایات جنگی سیستماتیک، جنایات علیه بشریت و اقدامات نسل‌کشی بوده است. این فقط این نبود که این حمله به آخرین تمرکز غزه - که اکثر آنها قبلاً چندین بار توسط ارتش اسرائیل آواره شده بودند، که اکنون آنها را بار دیگر به منطقه‌ای به اصطلاح امن سوق داد - نشان دهنده بی‌توجهی کامل به استانداردهای بشردوستانه بود. همچنین به وضوح نشان داد که هدف نهایی کل این اقدام از همان ابتدا این بوده است که کل نوار غزه را غیرقابل سکونت کند و جمعیت آن را به حدی ضعیف کند که یا از بین برود یا به دنبال همه‌گزینه‌های ممکن برای فرار از قلمرو باشد. به عبارت دیگر، لفاظی‌هایی که از 7 اکتبر توسط رهبران اسرائیل مطرح شده بود اکنون به واقعیت تبدیل شده است - یعنی همانطور که کنوانسیون نسل‌کشی 1948 سازمان ملل بیان می‌کند که اسرائیل «به قصد نابودی کلی یا جزئی» فلسطین عمل می‌کند. جمعیت غزه، "به این ترتیب، با کشتن، ایجاد آسیب جدی، یا ایجاد شرایط زندگی به معنای نابودی گروه است".

اینها موضوعاتی بود که من فقط می‌توانستم با تعداد بسیار کمی از فعالان، دانشمندان، متخصصان حقوق بین‌الملل و، تعجب آور، شهروندان فلسطینی اسرائیل صحبت کنم. فراتر از این دایره محدود، چنین اظهاراتی در مورد غیرقانونی بودن اقدامات اسرائیل در غزه، در اسرائیل مذموم است. حتی اکثریت قریب به اتفاق معترضان علیه دولت، کسانی که خواهان آتش بس و آزادی‌گروگان‌ها هستند، با آنها مخالفت نمی‌کنند.

از زمانی که از دیدارم برگشتم، سعی کردم تجربیاتم را در یک زمینه بزرگتر در آنجا قرار دهم. واقعیت روی زمین آنقدر ویرانگر است و آینده آنقدر تیره و تار به نظر می‌رسد که به خودم اجازه داده‌ام در تاریخ خلاف واقع غرق شوم و گمانه‌زنی‌های امیدوارکننده‌ای را درباره آینده‌ای متفاوت انجام دهم. از خودم می‌پرسم اگر دولت تازه تأسیس اسرائیل به تعهد خود مبنی بر وضع قانون اساسی بر اساس اعلامیه استقلال خود عمل می‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ همان اعلامیه‌ای که بیان می‌کرد که اسرائیل «بر اساس آزادی، عدالت و صلح است که توسط پیامبران اسرائیل پیش‌بینی شده است. تساوی کامل حقوق اجتماعی و سیاسی را برای همه ساکنانش صرف نظر از مذهب، نژاد یا جنسیت تضمین خواهد کرد. آزادی مذهب، وجدان، زبان، آموزش و فرهنگ را تضمین خواهد کرد. اماکن مقدس همه ادیان را حفظ خواهد کرد. و به اصول منشور سازمان ملل متحد وفادار خواهد بود.

جای زخم در هر خیابان: اردوگاه پناهندگان که در آن نسل‌های فلسطینی آینده خود را از دست داده‌اند

ادامه مطلب

چنین قانون اساسی چه تأثیری بر ماهیت دولت خواهد داشت؟ چگونه می‌توانست تبدیل صهیونیسم را از یک ایدئولوژی که به دنبال رهایی یهودیان از انحطاط تبعید و تبعیض و قرار دادن آنها در موقعیتی برابر با سایر ملل جهان، به ایدئولوژی دولتی قوم‌گرایی، ستم بر دیگران، تعدیل‌کننده، توسعه‌طلبی و آپارتاید؟ در طول چند سال امیدوارکننده روند صلح اسلو، مردم در اسرائیل شروع به صحبت از تبدیل آن به "دولت همه شهروندانش"، یهودیان و فلسطینی‌ها کردند. ترور نخست‌وزیر رابین در سال 1995 به این رویا پایان داد. آیا این امکان برای اسرائیل وجود خواهد داشت که جنبه‌های خشونت‌آمیز، انحصاری، ستیزه‌جویانه و نژادپرستانه فزاینده دیدگاه خود را که در حال حاضر توسط بسیاری از شهروندان یهودی آن پذیرفته شده است کنار بگذارد؟ آیا هرگز قادر خواهد بود خود را همانگونه که بنیانگذارانش آنقدر شیوا تصور کرده بودند - به عنوان ملتی مبتنی بر آزادی، عدالت و صلح، دوباره تصور کند؟

در حال حاضر افراط در چنین خیالاتی دشوار است. اما شاید دقیقاً به دلیل نادری که اکنون اسرائیلی‌ها و خیلی بیشتر از آن فلسطینی‌ها در آن قرار گرفته‌اند، و خط‌سیر ویرانی منطقه‌ای که رهبران‌شان آن‌ها را در پیش گرفته‌اند، دعا می‌کنم که بالاخره صدای جایگزین بلند شود. زیرا به قول آلدان شاعر «زمانی است که تاریکی غرش می‌کند اما سحر و درخشندگی است»

Long Read on X را در gdnlongread@ دنبال کنید، به پادکست‌های ما در اینجا گوش دهید و در ایمیل هفتگی طولانی خوانده شده در اینجا ثبت نام کنید. همه ما عمیقاً از رویدادهای اخیر در اسرائیل و غزه متزلزل شده ایم. این درگیری اخیراً آغاز فصلی است که احتمالاً زندگی میلیون‌ها نفر را چه در خاورمیانه و چه در مناطق

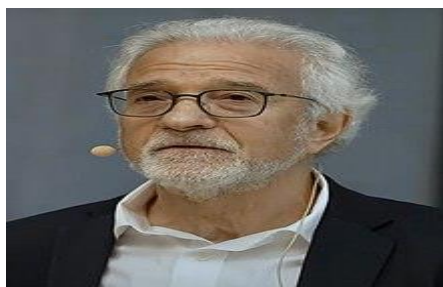
دورتر در سال های آینده تحت تأثیر قرار خواهد داد. با وجود خبرنگاران در محل، و دیگرانی که وبلاگ ها، ویدیوها، پادکست ها و مقاله های تصویری زنده را در حین باز شدن داستان تولید می کنند، گاردین وقف آن است که روزنامه نگاری مستقل و بررسی شده 24 ساعته را به شما ارائه دهد.

ما قدردانی می کنیم که همه نمی توانند در حال حاضر برای اخبار هزینه کنند. به همین دلیل است که ما انتخاب می کنیم که روزنامه نگاری خود را برای همه باز نگه داریم. اگر این شما هستید، لطفاً به خواندن رایگان ادامه دهید.

اما اگر می توانید، آیا می توانیم در این زمان خطرناک روی حمایت شما حساب کنیم؟ در اینجا سه دلیل خوب برای انتخاب تامین مالی امروز آورده شده است.

1. روزنامه نگاری تحقیقی و کیفی ما در زمانی که ثروتمندان و قدرتمندان روز به روز بیشتر از آن دور می شوند، نیرویی موشکافانه است.
2. ما مستقل هستیم و هیچ مالک میلیاردری نداریم که کارهای ما را کنترل کند، بنابراین پول شما مستقیماً به گزارش ما کمک می کند.
3. هزینه زیادی ندارد و زمان کمتری از خواندن این پیام صرف می شود.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله: عمر بارتوف (به عبری):
לאמר ברטוב [lə'amev 'bartov]; زاده ۱۹۵۴) (یک مورخ اسرائیلی-آمریکایی است. او استاد ساموئل پیزار در مطالعات هولوکاست و نسل کشی در دانشگاه براون است که از سال 2000 در آنجا تدریس کرده است [1]. بارتوف مورخ هولوکاست است و به عنوان یکی از مقامات برجسته جهان در مورد نسل کشی شناخته می شود. [2] [3] [فوروارد او را «یکی از برجسته ترین دانشمندان زندگی یهودی در گالیسیا» می نامد [4].



عمر بارتوف

----- **با تقدیم احترامات «2024-08-25»**

